

عضو هیئت علمی دانشکده پزشکی علی بن ابیطالب:

سرطان علی رغم همه زحماتش می تواند با نگاهی دیگر رحمت باشد

« کاش نام سرطان تغییر می کرد تا اندکی از بار منفی آن کاسته می شد مثلا واژه هایی چون "محک"، "باور" و "ممکن" نام های مناسب تری برای این بیماری است که شنیدن آنها انرژی مثبت می پراکند. البته برای من این بیماری زحمت نبود بلکه رحمتی بود از جانب پروردگار، به این دلیل که تازه پس از بهبودی طعم واقعی سلامتی و زندگی را چشیدم و تمام کارهایی را که تا آن زمان تجربه نکرده بودم را انجام دادم از درخت کاری گرفته تا فعالیت های ورزشی متنوع. این طبیعت انسان هاست که بعد از سختی ها و بیماری بیشتر قدر زندگی و سلامتی خود را می دانند. من موفقیت های جدیدم را مدیون بیماریم هستم » اینها جملات بانویی است که سرطان را به زانو درآورده است.

گفتگویی دوستانه با دکتر فاطمه پیغمبری عضو هیئت علمی دانشکده پزشکی علی بن ابیطالب ترتیب دادیم که خواندن آن خالی از لطف نیست:

« شاید زندگی من شبیه هزاران زنی باشد که به دلیل کم لطفی جامعه و قضاوت کورکورانه به بیماری سرطان ، جرات ابراز بیماری خویش را ندارند اما من با تمام وجود می گویم که مبتلا به این بیماری شدم و از او ممنونم که مفهوم مشکلات را در ذهن من تغییر داد و باعث شد وجود خدا را بیشتر حس کنم. اجازه بدهید از همان ابتدای جوانی شروع کنم.

در سال 1347 در مشهد بدنیا آمدم و دوران دبیرستان را در شهر یزد گذراندم. 5 سال پس از گرفتن دیپلم ازدواج کردم و دو سال بعد از آغاز زندگی مشترکم به دلیل پذیرفته شدن در رشته بیولوژی به دانشگاه ارومیه رفتم. سال آخر دوره لیسانس تنها فرزندم امین متولد شد و وجود او انگیزه ای برای ادامه تحصیل شد. در سال 1377 در رشته آناتومی و در دانشگاه تربیت مدرس تهران پذیرفته شدم جالب اینکه هیچ آشنایی با این رشته نداشتم ، تنها در دوره لیسانس در یکی از واحدهای اختیاری درس بافت شناسی را گذرانده بودم و همان موقع علاقه و انگیزه ای در من ایجاد شد و تصمیم گرفتم به تبعیت از استادم خانم فرخی ، کارشناسی ارشد را در این شاخه

ادامه دهم ولی متاسفانه زمانی که خودم را برای انتخاب رشته آماده کردم متوجه شدم چنین تخصصی در لیست رشته های دفترچه وجود ندارد ، پس از بررسی مطلع شدم این رشته با دو تخصص دیگر ادغام شده و گرایشی تحت عنوان علوم تشریحی را به وجود آورده است بنابراین برای رسیدن به علاقه ام این تخصص را انتخاب کردم. سرانجام با رتبه 3 وارد دانشگاه تربیت مدرس تهران شدم و با آغاز تحصیل ، علاقه من به سمت آناتومی جلب شد.

پس از اخذ مدرک در سال 1380 ، در دانشگاه آزاد یزد به عنوان عضو هیات علمی تمام وقت مشغول شدم. در آن زمان چون دارای مدرک فوق لیسانس بودم دانشگاه اجازه تدریس دروس تئوری را به من نداد ، چون قانون این بود که تدریس آنها به مدرسی با مدرک دکتری نیاز دارد بنابراین مجبور شدم بیشتر ساعات کاری خود را در زیرزمین دانشکده به تشریح اجساد برای تدریس به دانشجویان پردازم. پزشکم معتقد بود که شاید همین مسئله ژن سرطان را در من بیدار کرد. آن زمان یعنی حدود 12-13 سال پیش شرایط بخش تشریح نامناسب و فاقد استانداردهای لازم بود به همین دلیل وقتی به عنوان عضو هیئت علمی دانشکده پذیرفته شدم تصمیم گرفتم شرایط را بهبود ببخشم زیرا آن مکان نه تنها برای من بلکه برای دانشجویان نیز بسیار خطرناک بود. خوشبختانه با پیگیری های مداوم من و انجام آن توسط مسئولین تغییرات انجام شد تا حدی که در حال حاضر دانشجویان آنجا حتی به عنوان ساعاتی برای مطالعه نیز استفاده می کنند.

بعد از مدتی به دلیل رضایت دانشجویان از تدریس دروس عملی توسط من دکتر صالحی ، رئیس وقت داشکده پزشکی ، به من پیشنهاد کردند که مبحث تئوری استخوان شناسی آناتومی را تدریس کنم اما علی رغم رضایت بسیاری از دانشجویان از تدریس بنده ، یکی از دانشجویان به مدیریت اعتراض کرد که ما دکتر هستیم و یک فوق لیسانس نمی تواند به ما درس تئوری دهد ، خوشبختانه امروز خیلی از آن دانشجو سپاسگزارم چون آن اعتراض انگیزه ای شد تا تلاش کرده و در سال 83 در مقطع دکترای آناتومی تربیت مدرس قبول شوم.

در اردیبهشت ماه سال 88 فارغ التحصیل شدم و پس از آن به کار خود به عنوان عضو هیات علمی تمام وقت اما این بار با درجه دکتری تخصصی دامه دادم. تیرماه همان سال متوجه بیماری ام شدم و شهریور جراحی کردم و پس از آن شیمی درمانی من از مهر ماه آغاز شد. از همان ابتدا

به خود گفتم بیماری نباید مرا از پا درآورد باید مسالمت آمیز با او زندگی کنم و در عین حال مبارزه را هم فراموش نکردم. سالهاست قند را که دوست اوست کنار گذاشته و با ورزش که می دانم دشمن سرطان است دوست شده ام. البته گاه در مناسب ها این فرمول ممکن است رعایت نشود. آن زمان به خاطر بیماری ام حتی یک جلسه هم کلاس ها را تعطیل نکردم. من عاشق دانشجویمان هستم و همیشه نسبت آنها حس مسئولیت بالا داشتم و اجازه ندادم هیچ کدامشان متوجه بیماری من شوند و همواره سعی کردم ظاهر و روحیه خود را به بهترین شکل حفظ کنم هر چند گاهی تغییرات ظاهری شبهاتی را برای آنها به وجود می آورد ولی به هر حال در آن زمان متوجه نشدند.

به لطف خدا بعد از دارو درمانی توانستم بیماری را تحت کنترل و قرار دهم اما همچنان باید مراقب باشم چون امکان بازگشت و عود بیماری وجود دارد. «

دکتر پیغمبری در ادامه یکی از خاطرات دوران درمانش را بر اساس باور انسانها اینگونه بیان می کند: « یکی از روزهایی که برای شیمی درمانی به بیمارستان رفته بودم خانم مسنی که منتظر نوبتش بود به من گفت: پزشک معالجم برایم تعدادی سرم تقویتی تجویز کرده با دیدن سرم ها و رنگهای آن متوجه شدم که این سرم ها نوعی مواد شیمی درمانی هستند جالب اینکه چون من آگاهی از ترکیب آن سرم ها داشتم به محض ورود به بدنم ، بدن من واکنش نشان می داد ولی در آن خانم مسن کمتر از من حالاتش تغییر می کرد که این نشان می دهد تا چه اندازه افکار و ذهنیات فرد بیمار و باور او بر بهبودی و حتی کاهش درد اثر دارد. «

دکتر پیغمبری معتقد است: دارو تنها بخشی از درمان بیماری سرطان است و مکمل های درمان روحیه مناسب ، تغذیه و ورزش می باشد. مهمترین نکته اینکه باختن روحیه به پیشروی بیماری کمک بسیاری می کند. سلول های سرطانی در بدن همه ما وجود دارد و اگر شرایط محیط بدن اسیدی شود این سلول ها ناسازگاری خود را آغاز کرده ، بیماری به وجود می آید. متأسفانه این روزها به محض ابتلا تنها دارو درمانی را می شناسیم اما من معتقدم گاهی پروسه درمان این بیماری اگر از سایر مراحل درمان غافل شویم از خودش کشنده تر است.

از نظر روحی و روانی برخورد خانواده و جامعه با بیماران سرطانی نیز رد روند درمان آنها بسیار تاثیرگذار است. گاهی اوقات بیمارانی را می بینیم که به دلیل هراس از رفتار جامعه و اطرافیانشان بیماری خود را پنهان می کنند. درحالی که در جوامع دیگر افرادی هستند که حتی به بیماران سرطانی لذت بردن از زندگی را آموزش می دهند و این باور را که در طول حیات مهم ، لذت بردن از لحظات زندگی در پراختز عمر است و نه فاصله پراختزها را زنده می کنند. اگر جامعه ما فرهنگ برخورد با بیماران خاص را بیاموزند قطعاً افراد مبتلا راحت تر درمان می شوند و اگر همزبانی و همراهی ها بیشتر و صمیمی تر شود که چه بهتر. برای مثال : اکثر آقایان مبتلا همراهان خوبی چون همسرانشان دارند اما همراه خانم های مبتلا عموماً خواهر و یا مادرانشان هستند و کمتر پیش می آید که همسرشان با ایشان باشند. متأسفانه این مسئله بسیار ناراحت کننده است چون آرامشی که همراهی همسر به بیمار می دهد را هیچ کس دیگر نمی تواند ایجاد کند. وقتی بیمار بی حوصلگی ها را می بیند از درون تخریب می شود و به مرور زمان انگیزه اش را برای مبارزه با بیماری و ادامه درمان از دست می دهد و خودش را تسلیم می کند در صورتی که سرطان با امید قابل درمان است.

کلام آخر اینکه به نظر من بیماری های خاص برای بندگان خاص خداست انگار خدا انتخاب می کند و در طول تاریخ هم شاهد آن بودیم که محبوب ترین ها نزد خدا هیچگاه زندگی راحتی نداشتند. اگر با این دید به قضیه نگاه کنیم می بینیم بیماری فقط برای فرد زحمت نبوده بلکه می تواند رحمتی از جانب خدا باشد که بنده به دنبال مبتلا شدن به آن به قابلیت های جدید و چشمگیری نیز دست می یابیم.

ویژه نامه تخصصی سلامت آفتاب یزد